درباره آخوند خراسانی۶ که نام قدیمش را وامدار یکی از چهره‌های معروف سیاسی دوره قاجار و پهلوی است

نامی گم‌شده درکوچه تاریخ

کوچه گردی

رضا سلیمان‌نوری| **مردم مشهد در دوران قاجار، کوچه آخوندخراسانی۶ را به‌عنوان بخش انتهایی کوچه حوض‌مونس می‌شناختند که راسته کوچه سراب را به بازار بزرگ شهر متصل می‌کرد*؛ کوچه‌ای که محل آمد و شد بزرگان و نامداران زیادی بوده اما ماندگارترین نامش را وامدار حضور امیر تیمور کلالی است. کسی که عنوان وزیر دولت مصدق را داشته و جز او خاندان معروفش نقش موثری در اقتصاد و سیاستِ مشهدِ دوران قاجار تا پهلوی داشته‌اند.**

*البته این مسیر از گذشته تا هنوز، ورودی دیگری هم داشته که راسته دیگر کوچه سراب(خیابان شاه‌رضای آن دوران و آیت‌ا...خزعلی کنونی) را به بازار می‌رساند. از این مسیر اکنون تنها حدود ۲۰متر(موسوم به آخوندخراسانی۴) باقی مانده است.

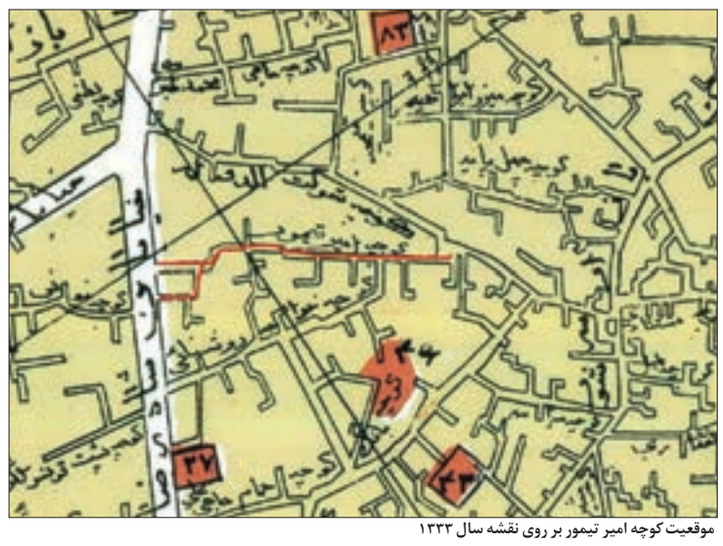


عکس: میلاد سمنگانی| شهرآرا

درباره امیرتیمور

محمدابراهیم امیرتیمور کلالی را باید مهم‌ترین شخصیت ساکن کوچه در ادوار مختلف دانست. وی وزیر کار و سپس وزیر کشور دولت دکترمصدق بود. او مدتی رئیس شهربانی کل کشور شد و بعد از آن، چند دوره نماینده مردم فردوس و طبس و مشهد و کاشمر در مجلس شورای ملی شد. یکی از دختران وی، همسر ژنرال اسکندرمیرزا، اولین رئیس‌جمهور پاکستان، شد. امیرتیمور سال‌ها در خانه‌باغ پدرش، نصرت‌الملک(واقع در کوچه‌ای که ابتدا به نام پدرش و سپس به نام وی معروف شد) زندگی می‌کرد. پدر وی علیمردان‌خان، رئیس ایل تیموری بود که پس از شکست دادن ترکمن‌های حمله‌کننده به مشهد ازسوی ناصرالدین‌شاه، به نصرت‌الملک ملقب شد.

او در محدوده خیابان خسروی‌نو علاوه‌بر ساختن خانه‌باغی برای سکونت خود، بناهایی عام‌المنفعه چون «حوض نصرت‌الملک» و «حمام نصرت‌الملک» را ساخته بود. ناگفته نماند که بخش مهمی از خانه‌باغ امیرتیمور، هنگام ساخت خیابان خسروی‌نو(به شرط قطع نکردن چنار بزرگ آن) دراختیار شهرداری قرار گرفت اما پس از مدتی شهردار وقت، آن درخت را قطع کرد. بقایای این خانه که اکنون تنها در ورودی و بخشی از دیوارش باقی مانده است، اوایل دهه۶۰ به بنیادشهید واگذار شد و برای مدتی تشییع پیکر شهدا در اینجا برگزار می‌شد ولی اکنون درحال تبدیل شدن به مجتمع مسکونی باب‌الجواد(ع) است.


موقعیت کوچه امیر تیمور بر روی نقشه سال ۱۳۳۳

کوچه امیرتیمور در دوره قاجار

براساس آنچه دالمج در نقشه‌های مشهد دوره قاجار ثبت کرده است، کوچه امیر تیمور در سال ۱۲۴۸ خورشیدی دارای چند بنای شاخص هویتی بود که برخی از آن‌ها در طول زمان، آن‌چنان تخریب شدند که اکنون حتی حدودشان هم به‌درستی مشخص نیست؛ برای نمونه ابتدای مسیر(البته از ورودی کنونی آخوندخراسانی۴)، قراولخانه‌ای برای استقرار محافظان شهر وجود داشت که اکنون جایش را دو منزل مسکونی، پر کرده است. در محل تلاقی آخوند خراسانی ٦ با کوچه شوکت‌الدوله، قراولخانه دیگری بود که اکنون بخشی از خیابان اندرزگو شده است. دیگر بنای قدیم کوچه که اکنون هیچ اثری از آن نیست، باغ موسوم به «خادم‌باشی» است که روزگاری، محل زندگی سرکشیک کل آستان قدس‌رضوی بود. همچنین از عمارت و حمام علیمردان‌خان، هیچ اثری باقی نمانده است و تنها محدوده آن که بعدها به خانه‌باغ امیرتیمور کلالی تبدیل شد، مشخص است. در این میان، «تکیه کربلایی معصومه» تنها بنایی است که نه‌تنها تاکنون به زندگی خود ادامه داده، بلکه تکثیر هم شده است؛ زیرا اکنون یک مسجد و یک حسینیه به نام خاله معصومه (در دو طرف نخستین پیچ مشترک کوچه‌های آخوندخراسانی۴ و ٦) وجود دارد که کتیبه نصب‌شده بر سردر آن، سال ۱۲۸۰ قمری را نشان می‌دهد. این یعنی این دو بنا به احتمال بسیار همان تکیه کربلایی‌معصومه ترسیم‌شده در نقشه دالمج است. ناگفته نماند که دالمج هنگام ترسیم مسیر این کوچه، چهار فرعی جنوبی و دو فرعی شمالی برای آن تعیین کرد که برخی فرعی‌های جنوبی آن، هنوز هم قابل شناسایی هستند.



بناهای مهم کوچه امیر تیمور در نقشه قاجار : ۱- تکیه کربلایی معصومه، ۲- باغ سید خان باشی، ۳- عمارت علیمردان خان، ۴- قراولخانه

کوچه امیرتیمور در دوره پهلوی

کوچه آخوندخراسانی٦ که بیشتر به‌دلیل وجود بنای «انصارالحجه» در ابتدای آن به این نام مشهور است، بیشترین تغییر را در دوره پهلوی به خود دیده است. این کوچه ابتدا در همان دهه نخست سده۱۴ خورشیدی با ایجاد خیابان خسروی(خیابان کج) مانند کوچه حوض‌مونس، یکی از دو مسیر ارتباطی خود را با راسته کوچه سراب از دست می‌دهد و در ادامه نیز با تکمیل خیابان شاه‌رضا(آخوندخراسانی فعلی یا همان خیابان خاکی)، دومین مسیر ارتباطی خویش با کوچه سراب و همچنین کوچه حوض‌مونس را از دست می‌دهد و به کوچه‌ای مستقل تبدیل می‌شود؛ کوچه‌ای که خیابان خاکی را به بازار بزرگ مشهد، وصل می‌کند.

تغییرات کوچه در دوران پهلوی به اینجا ختم نمی‌شود؛ با ایجاد خیابان خسروی‌نو(شهید اندرزگوی کنونی)، بخش بزرگی از انتهای کوچه نیز که محل تلاقی آن با کوچه شوکت‌الدوله و درنتیجه اتصالش به بازار بزرگ شهر بود، در دل خیابان قرار گرفت تا این کوچه تبدیل به میان‌بری بین خیابان‌های خاکی و خسروی‌نو وقت شود.

ناگفته نماند در این دوران با وجود حذف دو فرعی شمالی کوچه(یکی در دهه اول سده گذشته و دیگری در سال‌های پایانی دوران پهلوی) شاهد افزایش فرعی‌های جنوبی آن به شش عدد هستیم.

وجه‌تسمیه کوچه

نکته جالب توجه دیگر درباره این کوچه، نام آن است. براساس نقشه موجود از سال ۱۳۱۰ خورشیدی موسوم به «نقشه توسعه مشهد» و همچنین نقشه سال۱۳۲۵، کوچه آخوند خراسانی٦ در این دوران به کوچه نصرت‌الملک مشهور بوده اما نام آن در نقشه۱۳۳۳ به نام فرزند نصرت‌الملک یعنی امیرتیمور کلالی، وزیر کابینه دولت دکترمصدق، تغییر کرده است. همچنین در این نقشه‌ها دومین فرعی جنوبی کوچه که مسیر ارتباطی آن با کوچه خواجه‌روشنایی یا آخوندخراسانی۸ است، به نام کوچه «صفا» معرفی شده است.


در و دیوار باقی‌مانده ازخانه امیر تیمور


از معدود کوچه های دردار باقی‌مانده در مشهد/ آخوند خراسانی ٦

مهم‌ترین بناهای کوچه امیرتیمور

مهم‌ترین بناهای این کوچه در دوران پهلوی‌ها به‌جز منزل مسکونی امیرتیمور کلالی(ایجادشده بر روی بقایای خانه علیمردان‌خان) و مسجد خاله معصومه، بنای انتهای فرعی چهارم جنوبی کوچه است. این بنا ابتدا مدتی میزبان اداره ژاندارمری خراسان بود و سپس از سال‌های ابتدایی دهه۵۰ دراختیار آموزش‌وپرورش قرار گرفت و با نام دبیرستان پسرانه «اسدی» تابلو خورد.

همچنین از سال۱۳۴۷ به این‌سو، نخستین پلاک ورودی سمت جنوبی کوچه(پلاکی که در مجاورت خیابان آخوندخراسانی قرار دارد) به خیریه انصارالحجه(عج) اختصاص پیدا کرده است. این خیریه با وجود وقف بناهای بی‌شمار در سطح شهر برای فعالیت‌های آن، هنوز در نخستین مکان خود به فعالیت ادامه می‌دهد.

سرانجام اینکه از سال ۱۳۲۳خورشیدی، تعدادی از نخستین نسل کارکنان شرکت برق منطقه‌ای خراسان، حسینیه‌ای را درمقابل مسجد قاجاری تکیه کربلایی‌معصومه با همان نام تأسیس کردند که اکنون، میزبان «هیئت فدویان صاحب‌الزمان(عج)» است.



کوچه امیرتیمور و این روزهایش

نخستین پلاک جنوبی کوچه آخوندخراسانی٦(در امتداد کوچه شهیدرواقی یا حوض‌مونس در سمت شرقی خیابان آخوندخراسانی قرار دارد) همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، به خیریه انصارالحجه(عج) اختصاص دارد.

در پلاک شمالی ورودی این کوچه هم بنای دیگری سقف و ستون خورده است که نخستین پلاک بخش جنوبی کوچه آخوندخراسانی۴(شهید علی‌اکبر ظهوریان) محسوب می‌شود. پس از این پلاک نیز یک پلاک مشترک و همچنین یک فرعی واقع شده است.

ناگفته نماند که پشت بنای انصارالحجه، نخستین فرعی جنوبی کوچه قرار گرفته است که خود میزبان دو فرعی بن‌بست است. دومین فرعی قرارگرفته در این محدوده، نام یکی از معدود کوچه‌های دردار کنونی مشهد را دراختیار دارد.

همچنین پس از مسجد خاله‌معصومه دو مجموعه مسکونی و سپس در اصلی پارکینگ عمومی خسروی که البته در طبقات بالای آن شرکت توسعه گردشگری شهرداری مشهد مستقر است، قرار دارد. سمت دیگر کوچه هم دو واحد مسکونی و دو مغازه تعطیل با کاربری انباری دیده می‌شود.

جناح شمالی کوچه پس از پارکینگ خسروی تاحدود ۱۰متر به محل تلاقی کوچه با خیابان اندرزگو اختصاص دارد و تنها موضوع درخورتوجه در این بخش، دیوارها و در چوبی کهن باقی‌مانده از خانه امیرتیمور است.

البته وضعیت جناح جنوبی کوچه، بسیار متفاوت‌تر از جناح شمالی آن است. این بخش از کوچه، شامل تعدادی بنای پهلوی دوم، تعدادی بنای نوساز با نمای آجر سه‌سانت و پنج کوچه فرعی است که دو فرعی از این جمع(یعنی همان فرعی نخست که زمانی کوچه صفا خوانده می‌شد) و فرعی شماره۴، به کوچه خواجه‌روشنایی ختم می‌شوند و سه فرعی دیگر که یکی از آن‌ها میزبان بیت‌الرضا(ع) است، بن‌بست هستند.

ناگفته نماند که چهارمین فرعی از این جمع(دومین راه ارتباطی دو کوچه خواجه‌روشنایی و امیرتیمور است)به‌دلیل قرار داشتن دبیرستان طالقانی(پیش از انقلاب اسلامی، اسدی نام داشته است) در آن، نزد مردم به کوچه «دبیرستان» معروف است.

در بین خانه‌های حاشیه جنوبی کوچه، علاوه‌بر بناهای یادشده، دو خانه زیبا هم وجود دارد که یکی از آن‌ها، بنایی آجرنما متعلق به حاج‌حسین سیلانی است که در نمای آن، متن حدیث سلسله‌الذهب به‌صورت کتیبه‌ای ازکاشی نصب شده و دومین خانه هم که متعلق به سیدحسین مجتهدزاده بوده است، دارای کاشی قدیمی مزین به کلمه مبارک «بسم‌ا...» سرانجام در محل تلاقی این کوچه با خیابان شهیداندرزگو(درست مقابل تابلویی که بر روی آن اندرزگوی۱۸ و شهیدعلی‌اکبر ظهوریان حک شده است) سرای قدیمی محمودیه قرار دارد که روزگاری از مهم‌ترین مراکز فروش قالی دست‌باف مشهد بوده است.

ایران‌نامه

کوتاه از داغی که در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ روی دل ایران نشست

پرواز هواپیمای۶۵۵ به مقصد بهشت


گلباران آب‌های خلیج فارس به یاد شهدای هواپیمای ٦٥٥

کمال سیستانی

هیچ‌کس فکر نمی‌کرد مسافران فرودگاه بندرعباس سال۱۳٦۷ وقتی با خنده‌های کش‌دار، دستشان به نشانه وداع در هوا تکان می‌خورد، دیگر چمدان بسته‌شان را در هیچ مقصدی باز نخواهند کرد. هیچ‌کس نمی‌دانست آن ۲۹۰مسافر هواپیمای٦٥٥ قرار است مسیر آسمان جنوب را به سمت بهشت پرواز کنند. امروز ۱۲تیر است؛ تیری که جای زخم اندوه این روزش، هنوز روی دل تاریخ مانده است.

۱۲تیر۱۳٦۷خورشیدی

ساعت ۱۰صبح، توی فرودگاه بندرعباس خنده است و شادی، بوسه است و آغوش و وداع؛ وداع به امید دیدار دوباره. پرواز با نیم‌ساعت تأخیر، خاک ایران را به مقصد دبی ترک می‌کند اما چند دقیقه بعد، خون مسافرانش، آبی خلیج‌فارس را سرخ می‌کند. انگار هزار انار، دل ترکانده باشند.

این اتفاق را خیلی‌ها به خاطر دارند. خبرش آن‌قدر شوکه‌کننده و باورناپذیر بود که چند ساعت طول می‌کشد تا پس از تأیید در رادیو و تلویزیون اعلام شود: «پرواز مسافربری شماره٦٥٥ شرکت هواپیمایی ایران‌ایر شناسه پروازی 655R از مبدأ بندرعباس به مقصد دبی، باشلیک دوموشک کروز از ناوهواپیمابر یواس‌اس جک وینسنس، متعلق به نیروی دریایی ایالات‌متحده آمریکا، بر فراز آب‌های نیلگون خلیج‌فارس و در نزدیکی جزیره «هنگام» در فضای هوایی جمهوری اسلامی ایران هدف قرارگرفت و سقوط کرد. درپی این حمله تروریستی، همه ۲۹۰سرنشین ایرانی ایرباس شامل ۱۵٦مرد، ۵۳زن، ۵۷کودک دو تا دوازده‌ساله، هشت کودک زیر دو سال و شانزده خدمه پرواز دردم جان باختند».

آن روز چه اتفاقی افتاد؟

روایت‌ها می‌گویند در بامداد روز حادثه، دو فروند از کشتی‌های جنگی آمریکا که یک نفت‌کش پاکستانی را در خلیج‌فارس تهدید کرده بودند، با یک قایق توپ‌دار ایرانی درگیر می‌شوند.

با این همه وقتی هواپیمای مسافربری قصد برخاستن دارد، رادارها همه اطلاعات لازم را برای ناوها مخابره می‌کنند، ولی فرمانده آمریکایی دستور شلیک می‌دهد. دو موشک، دو بال هواپیما را نشانه می‌گیرند و این‌چنین است که یکی از وقایع دردناک معاصر ایران در اسناد و حافظه‌ها ثبت می‌شود.

عصر همان روز، پس از انفجار هواپیما

آفتاب غروب نکرده، ساحل خلیج از حضور جمعیت عزادار که دنبال تکه‌های تن عزیزانشان هستند، سیاه می‌زند. آن چشم‌ها که صبح می‌خندیدند، اکنون به اشک نشسته است و آن دست‌ها که به آغوش باز بودند، حالا بر سینه می‌کوبند. اوضاع آن‌قدر بد است که نمی‌توان توصیفش کرد.

تن‌های بی‌سر و سرهای بی‌تن، پایی بدون پیکر و تکه‌پیراهنی چسبیده به گوشت سوخته سینه و هزاران‌هزار قطعه پیکر شناور روی آب را باید دید و هی فکر کرد که آیا این دست جداافتاده، عزیز من نیست؟ این سر که صورت ندارد، چه؟ چه‌ها که نکشیدند آن بازمانده‌های بی‌حبیب آن روز!

اسناد می‌گویند از فردای روز انفجار هواپیما تا پنجاه روز بعد، هشتاد غواص به جست‌وجوی پیکر مسافران در خلیج می‌گشتند و هربار تن‌های تکه‌تکه‌شده بسیاری را از آب می‌گرفتند و در نایلون‌های مخصوص، به پزشکی‌قانونی بندرعباس می‌بردند، با این حال تنها پیکرهای چندپاره ۱۸۰مسافر از ۲۹۰سرنشین این پرواز پیدا شد.

روایت نخستین عکاسی که به صحنه جنایت رسید

یکی از روایت‌های مستند و تلخ این روز را سیدحسین هاشمی از روزنامه کیهان بیان کرده است. او که نخستین عکاس رسیده به صحنه این جنایت بوده است، در بخشی از گفت‌وگویش با رسانه‌هامی‌گوید: «من اولین خبرنگار عکاس بودم که قبل از ساعت۱۵ روز حادثه به آنجا رسیدم و شروع به تهیه عکس و خبر کردم. اولین خبر ساعت۱۴ اعلام شده بود، اما حدود ساعت۸ شب بود که تعدادی از خبرنگاران داخلی به بندرعباس رسیدند. همان موقع بود که یک یدک‌کش برای گشت‌زنی و جمع‌آوری اجساد، حرکت کرد که من هم همراهش روی آب رفتم. حادثه، بسیار دلخراش بود. اجسادی را که ماهیگیران و قایق‌های کوچک از آب گرفته بودند، به یدک‌کش منتقل می‌کردند.

روز بعد هم سردخانه‌ای برای اجساد جمع‌آوری‌شده، آماده کردند. تا چشم کار می‌کرد، جسد بود و مردمی که درمیان آن پیکرهای تکه‌تکه به‌دنبال عزیزان و بستگانشان می‌گشتند. روز نخست، عکس‌های سردخانه را گرفتم و بعد به جزیره هنگام رفتم؛ محلی که بیشتر اجساد در آنجا بود. در جزیره هنگام، اجساد را با طناب به قایق‌ها بسته بودند که آب نبرد. بر اثر انفجار و فشار هوا، اکثر جنازه‌ها برهنه و متلاشی بودند.

گاهی اوقات بدن بدون سر از آب بیرون می‌کشیدند و گاه، تنها دو پا را که از بدن جدا شده بود، طناب‌پیچ می‌کردند و به قایق می‌بردند. حتی سرهای بدون بدن نیز در آب‌ها پیدا می‌شد که وضعیت بسیار دلخراشی داشتند. بعدها گفته شد جمع‌آوری اجساد و بقایای هواپیما با به‌کارگیری حدود هشتاد غواص و تمامی امکانات منطقه یکم دریایی، حدود ۵۲روز طول کشید. دو ناو «تنب» و «لاوان»، دو فروند هواناو(هاورکرافت) و چهار فروند بالگرد هم دراختیار نیروهایی بود که به‌صورت شبانه‌روزی کار می‌کردند تا اجساد را پیدا کنند. خاطرم هست پس از جمع‌آوری اجساد، آن‌ها را به‌هم می‌بستند. بعد بالگرد می‌آوردند و پیکرها و هر تکه‌گوشتی را که پیدا کرده بودند، در نایلون می‌گذاشتند و با طناب به بالگرد وصل می‌کردند تا وقتی روی آسمان می‌چرخد، خونابه‌اش بر زمین نریزد. ناگفته نماند که در تابستان آن سال، درجه حرارت سطح آب به هنگام انجام عملیات، بیش از پنجاه درجه بود که کار را خیلی سخت‌تر می‌کرد. من یک هفته در آنجا بودم و هر روز صحنه‌های جدیدتری مشاهده و عکس‌برداری می‌کردم. متأسفانه این عکس‌ها به‌دلایلی، هرگز منتشر نشدند و در آرشیو روزنامه باقی ماندند».